

زاد الداعية إلى الله
توشه دعوتگر به سوى الله

تَوْشَةُ دَعَوَتِگر به سَوَى الله

به نام الله بخشنده و مهربان

ستایش از آن الله است، حمد او را می گوئیم و از او یاری و آمرزش می خواهیم و به درگاهش توبه می کنیم،

و از بدی های نفس خویش، و کارهای ناشایست خود به الله پناه می بریم، الله هر که را هدایت کند او گمراهگری نخواهد داشت، و هر که را گمراه سازد او هدایتگری نخواهد یافت، و گواهی می دهیم که معبودی به حق نیست جز الله، که تنها و بی شریک است، و گواهی می دهیم که محمد بنده و پیامبر اوست، الله او را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین ها چیره سازد، پس رسالت را ادا کرد و امانت را به جا آورد و برای امت دلسوزی کرد و در راه الله چنانکه شایسته است جهاد نمود و امت را بر راهی روشن رها نمود که شبش مانند روز آن است و جز آنکه هلاک شده از آن به بیراهه نمی رود، پس درود و سلام بسیار الله بر او و بر آل و اصحابش و همه کسانی باد که تا قیامت به نیکی از آنان پیروی کنند، و از الله عزوجل خواهانیم که من و شما را از در ظاهر و باطن پیرو او بگرداند و بر دین او بمیراند و در زمره او محشور بگرداند، و ما را در شفاعتش داخل سازد، و ما را با او در بهشت های پر نعمت به همراه کسانی که به آنها نعمت ارزانی داشته یکجا سازد، از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان.

اما بعد: برادران من، باعث سرور من است که اینجا با برادران مسلمانم دیدار داشته باشم و در هر جایی که امید خیر و گسترش این دین در آن باشد؛¹

زیرا الله تعالی از هر کسی که به او علمی داده پیمان گرفته است که آن را برای مردم تبیین نماید و کتمان‌ش نکند، چنانکه می‌فرماید:

{وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ} [آل عمران: 187].

{و [ای پیامبر، یاد کن] هنگامی که الله از کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده بود پیمان گرفت که: حتماً [آموزه های هدایت بخش] آن را برای مردم بیان نمایید و کتمان‌ش نکنید} [آل عمران: ۱۸۷].

و این پیمان که الله از آنان گرفته سندی نیست که نوشته شده باشد و مردم آن را ببینند، بلکه پیمانی است که به وسیله آن علمی که الله متعال به عالم داده است، شناخته می‌شود.

پس چون الله به او علم عطا نمود، این همان مدرکی است که الله با آن از این مرد یا زنی که به او علم عطا کرده پیمان گرفته و هر کس که علمی نزد اوست، باید آنچه از شریعت الله سبحانه و تعالی می‌داند را هر جا و در هر مناسبتی ابلاغ نماید.

1 دانشگاه ملک عبدالعزیز در جده.

برادران من، موضوع سخنرانی ما «توشه دعوتگر به سوی الله عزوجل» است،

و توشه هر مسلمان همان چیزی است که الله عزوجل در این سخن خود به آن اشاره نموده است:

{وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ} [البقرة: 197]،

{و برای خود توشه برگیرید که در حقیقت بهترین توشه پرهیزگاری است و ای خردمندان از من پروا کنید} [بقره: ۱۹۷]، بنابراین توشه هر مسلمانی تقوای الله عزوجل است که الله تعالی این را در قرآن بارها تکرار کرده، گاه به صورت امر و گاه با ثنا بر کسانی که آن را برپا می دارند و به دیگر روش های کلام:

{وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاجِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ} [آل عمران: 133-136].

{و به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که گستره آن [به اندازه] آسمان ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران مهیا شده است * آن کسانی که در توانگری و

تنگدستی اتفاق می‌کند، و خشم خود را فرو می‌برند، و از مردم در می‌گذرند، و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد * و [همان] کسانی که چون مرتکب کار زشتی شدند یا بر خود ستم کردند، الله را یاد می‌کنند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند و جز الله چه کسی گناهان را می‌آمرزد؟ و بر آنچه کرده‌اند پافشاری نمی‌کنند در حالی که می‌دانند * پاداش اینان، آمرزشی از [جانب] پروردگارشان است و باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ و پاداش [نیکوکاران و] اهل عمل چه نیکوست!} [آل عمران: ۱۳۳-۱۳۶].

برادران گرامی، شاید پرسید که تقوا چیست؟

پاسخ همان چیزی است که از طلق بن حبیب رحمه الله روایت شده، آنجا که گفت:

«تقوا آن است که به طاعت الله در پرتو نوری از الله به امید پاداش الله عمل کنی و آنچه را الله از آن نهی کرده در پرتو نوری از الله از ترس مجازات الله ترک کنی» او در این عبارت علم و عمل و احتساب پاداش و ترس از مجازات را یکجا ساخته و تقوا همین است.

همه می‌دانیم که دعوتگر به سوی الله بیش از همه مردم سزاوار این اخلاق یعنی تقوای الله در نهان و عیان است و من با یاری خواهی از الله عزوجل در این مجال درباره دعوتگر و توشه‌هایی که باید برگیرد سخن خواهم گفت.

- توشهٔ نخست: این است که دعوتگر نسبت به آنچه بدان فرا می خواند علم داشته باشد، دانشی درست که بر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم استوار است؛

زیرا هر علمی که از غیر این دو باشد را باید نخست بر این دو عرضه کرد و پس از این عرضه یا موافق آن دو است یا مخالف؛ اگر موافق باشد پذیرفته می شود و اگر مخالف بود واجب است که به گوینده اش - هرآنکه باشد - پس داده شود، فقد ثبت عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه قال: «يوشك أن تنزل عليكم حجارة من السماء، أقول: قال رسول الله، وتقولون: قال أبو بكر وعمر» زیرا از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: «نزدیک است که از آسمان بر شما سنگ ببارد! می گویم: رسول الله فرمود و شما می گوئید: ابوبکر و عمر گفت؟!» اگر این دربارهٔ سخن ابوبکر و عمر باشد که در تعارض با سخن رسول الله صلی الله علیه وسلم بوده، نظرتان دربارهٔ سخن کسانی که از نظر علم و تقوا و صحابی بودن و خلافت از آنان پایین تر هستند چیست؟! رد سخن او اگر در مخالفت با کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد سزاوارتر است؛ و الله عزوجل می فرماید:

{فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ} [النور: 63]،

{پس کسانی که از امر او سرپیچی می کنند از این برحذر باشند که فتنه ای به آنان برسد یا دچار عذاب دردناکی گردند} [نور: ۶۳]، امام احمد رحمه الله می گوید: «می دانی فتنه

چیست؟ فتنه شرک است، که چه بسا اگر برخی از سخنان او را رد کند در دلش چیزی از انحراف واقع شود و هلاک گردد».

و نخستین توشه ای که دعوتگر به سوی الله باید به آن مجهز گردد، این است که به علمی برگرفته از کتاب الله و از سنت صحیح پذیرفته شده پیامبرش صلی الله علیه وسلم مجهز گردد،

اما دعوت بدون علم در حقیقت دعوت بر اساس جهل است و دعوت بر اساس جهل ضررش بزرگتر از نفع آن است؛ زیرا این دعوتگر خود را در جایگاه راهنما و مرشد قرار داده حال اگر خود جاهل باشد گمراه و گمراهگر خواهد بود، والعیاذ بالله، و شاید این جهل او جهلی مرکب باشد و جهل مرکب بدتر از جهل ساده است، زیرا جهل ساده باعث می شود صاحبش ساکت بماند و چیزی نگوید، و جهل ساده را می توان با آموزش برطرف ساخت، اما همه مشکل در صورتی است که جهل مرکب در میان باشد، چون جاهل مرکب دیگر ساکت نمی ماند بلکه سخن خواهد گفت حتی اگر از روی جهل باشد، و در این حالت بیش از آنکه روشنگر باشد، ویرانگر خواهد بود.

برادران من، دعوت به الله بر غیر علم بر خلاف روش پیامبر صلی الله علیه وسلم و پیروان اوست. سخن الله متعال را بشنو که در خطاب به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید:

{قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ} [یوسف: 108]. فقال: {أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي}،

{بگو: این راه من است. من با دلیلی آشکار به سوی الله دعوت می کنم و کسانی که از من پیروی کردند [نیز چنین می کنند]؛ و الله پاک و منزّه است و من از مشرکان نیستم} [یوسف: ۱۰۸].

فرمود: {با دلیلی آشکار به سوی الله دعوت می کنم و [همچنین] کسانی که از من پیروی کردند}،

یعنی کسی که از او صلی الله علیه وسلم پیروی می کند نیز ناگزیر باید بر اساس بصیرت به دعوت بپردازد نه بر اساس جهل.

همچنین ای دعوتگر در این سخن الله تعالی بیاندهش که می فرماید: {بر اساس بصیرت} [یوسف: ۱۰۸]، یعنی از روی بصیرت در سه امر:

نخست: بر اساس بصیرت در آنچه به آن دعوت می دهد، که نسبت به هر حکم شرعی که به آن فرا می خوانند عالم باشد؛

چون شاید به چیزی دعوت دهد که گمان می کند واجب است اما آن چیز در شرع الله واجب نباشد؛ در نتیجه بندگان الله را به چیزی الزام نماید که الله آنان را ملزم بدان نساخته است و شاید مردم را به ترک چیزی امر کند که آن را حرام

می‌پندارد اما آن چیز در دین الله حرام نباشد، در نتیجه چیزی را بندگان الله حرام سازد که الله بر ایشان حلال ساخته است.

دوم: بر اساس بصیرت و شناخت به حال دعوت شدگان، برای همین هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم معاذ را به یمن فرستاد خطاب به او فرمود:

«إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا أَهْلَ كِتَابٍ»؛ «تو به نزد گروهی از اهل کتاب می‌روی»؛ تا به حال آنان آگاه شود و برایشان آماده باشد. بنابراین باید نسبت به حال مدعو آگاه باشی که سطح علمی او چقدر است؟ و در بحث و جدل در چه حدی است؟ تا آنکه برای او آماده باشی و بتوانی با او مناقشه و جدال کنی؛ چون اگر با چنین کسی وارد جدل شوی و او به سبب قوی بودنش در فن جدل بر تو چیره شود این ضربه سنگینی بر [دعوت] حق وارد می‌سازد و تو سبب آن بوده‌ای.

و گمان نکن که صاحب باطل در هر حال شکست می‌خورد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید:

«إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنُّ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ؛ فَأَقْضِي لَهُ بِنَحْوِ مَا أَسْمَعُ»، «شما اختلاف خود را به نزد من می‌آورید و شاید برخی از شما در حجت آوری قوی‌تر از دیگری باشد و من بر اساس آنچه می‌شنوم به نفع او داوری کنم»، این نشان می‌دهد که شخص مقابل اگر چه بر باطل باشد [و حرفش درست نباشد] شاید در حجت آوری از دیگر

قوی تر باشد و داور بر اساس سخن این شخص که جدل می کند رای می دهد، در نتیجه باید نسبت به حال مدعو آگاه باشد.

سوم: در روش دعوت بر بصیرت باشد. الله سبحانه و تعالی می فرماید:

{ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ} [النحل: 125].

{با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با روشی که نیکوتر است با آنان [بحث و] مناظره کن. بی تردید، پروردگارت به [حال] کسی که از راه او گمراه می شود داناتر است و او به [حال] هدایت یافتگان [نیز] داناتر است} [نحل: ۱۲۵].

شاید یکی منکری را ببیند و به آن هجوم آورد بدون آنکه به عواقب آن کارش فکر کند نه صرفاً نتایجی که متوجه خود اوست بلکه عواقبی که گریبانگیر دیگر دعوتگران خواهد شد. بنابراین دعوتگر باید پیش از آنکه حرکتی انجام دهد به نتایج آن بنگرد و آن را اندازه گیری کند،

شاید کار او در آن لحظه شعله غیرتش را خاموش کند، اما این کارش آتش غیرت او و دیگران را در آینده شعله ور خواهد ساخت، و چه بسا این در آینده نزدیک رخ دهد نه آینده دور. برای این برادران دعوتگرم را به استفاده از حکمت و آرامش و دوری از عجله تشویق می کنم و کار اگر چه کمی به تاخیر می افتد اما عاقبتش ان شاء الله نیکو خواهد بود.

و اگر این - یعنی توشه‌گیری دعوتگر از علم صحیح مبنی بر کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اساس نصوص شرعی است، همینطور بر اساس عقل صریحی است که دچار شبهه و شهوت نشده است؛

چگونه می‌توانی به سوی الله عزوجل دعوت دهی در حالی که راه‌رساننده به او را نمی‌دانی و نسبت به شریعت او عالم نیستی؟ با این حال چگونه می‌توانی دعوتگر شوی؟ بنابراین انسان اگر دارای علم نیست، برای او اولویت این است که نخست علم بیاموزد، سپس به دعوت بپردازد.

شاید کسی بگوید: آیا این سخن شما در تعارض با سخن پیامبر صلی الله علیه وسلم نیست که می‌فرماید:

«بَلِّغُوا عَنِّي وَلَوْ آيَةً؟» «از من برسانید، ولو آنکه یک آیه باشد»؟

پاسخ این است: خیر؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «از من برسانید» بنابراین باید آنچه به مردم می‌رسانیم از رسول الله صلی الله علیه وسلم صادر شده باشد. این چیزی است که ما می‌خواهیم.

وقتی می‌گوییم دعوتگر نیازمند علم است، منظورمان این نیست که باید حتماً راهی دور و دراز در علم آموزی را طی کند، بلکه می‌گوییم: دعوت ندهد مگر به سوی آنچه می‌داند. چیزی نگویید جز آنچه می‌داند.

- توشهٔ دوم: اینکه دعوتگر بر دعوت خودش صابر باشد، و بر آنچه به سوی آن فرا می‌خواهد صابر باشد و در برابر موانعی که در راه دعوتش قرار می‌گیرد شکیبایی پیشه کند و در برابر آزاری که به او می‌رسد نیز صبور باشد.

- بر دعوتش صبور باشد یعنی پایداری ورزد و آن را [نیمه تمام] رها نکند و خسته نشود، بلکه در دعوتش به سوی الله به اندازهٔ توانش مستمر باشد، در عرصه‌هایی که دعوت در آن سودمندتر و دارای اولویت و رساتر باشد و بر این دعوت صبر پیشه کند و دچار ملال نشود؛

زیرا انسان اگر دچار ملال شد خسته می‌شود و دست می‌کشد، اما اگر در راه دعوتش پایدار باشد از یک سو اجر صابران را به دست می‌آورد و از سوی دیگر فرجام [نیک] از آن او خواهد بود، این سخن الله تعالی خطاب به پیامبر را بشنو که می‌فرماید:

{تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ} [هود: 49].

{اینها از خبرهای غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. نه تو آنها را پیش از این می‌دانستی و نه قومت؛ پس [در برابر آزارشان] شکیبایی کن. یقیناً عاقبت [نیکو] از آن پرهیزگاران است} [هود: ۴۹].

- ناگزیر انسان باید در برابر موانع و مجادلاتی که در راه دعوتش قرار می‌گیرد صابر باشد؛ زیرا هر انسانی که به

عنوان دعوتگر به سوی الله برخیزد قطعاً باید موانع و مخالفانی در برابرش به پا خیزند:

{وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا} [الفرقان:31]،

{و این چنین برای هر پیامبری دشمنی از بدکاران [قومش] قرار دادیم؛ و کافی است که پروردگارت راهنما و یاورت باشد} [فرقان:۳۱]،

زیرا ناگزیر مخالفانی در برابر هر دعوت حقی خواهند ایستاد و وجود کسانی که در این راه مانع می آورند و جدل می کنند و شک می اندازد ناگزیر است، اما بر دعوتگر لازم است که در برابر هر مانعی که در برابر دعوتش قرار می گیرد صبور باشد حتی اگر آن دعوت را خطا یا باطل خطاب کنند اما او می داند که دعوتش بر اساس کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم است، بنابراین باید شکیبایی ورزد.

اما این معنایش آن نیست که انسان بر آنچه می گوید و به آن فرا می خواند پافشاری کند حتی اگر حق برایش آشکار شده باشد؛ زیرا آنکه با وجود آشکار شدن حق بر دعوت [ناحق] خود پافشاری می کند شبیه به آنانی است که الله تعالی درباره شان می فرماید:

{يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ} [الأنفال:6].

{آنان پس از آنکه حقیقت آشکار شد، درباره حق با تو مجادله می کنند؛ گویی آنان را به سوی مرگ می رانند در حالی که خود [به مُردنشان] می نگرند} [انفال: ۶].

و جدال درباره حق پس از آشکار شدن آن صفتی است نکوهیده که الله تعالی درباره کسانی که چنین صفتی دارند می فرماید:

{وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ تُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا} [النساء: 115]،

{و هر کس پس از آنکه [راه حق و] هدایت برایش روشن شد با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند، او را به آنچه [برای خود برگزیده و از آن] پیروی کرده است و امی گذاریم و به دوزخ می کشانیم؛ و [حقا که دوزخ] چه بد جایگاهی است!} [نساء: ۱۱۵]، پس ای دعوتگر، اگر آنچه در برابر دعوت تو ایستاده حق است باید به سوی آن بازگردی و اگر باطل است نباید عزیمت تو را برای ادامه دعوتت سست بگرداند.

- همینطور لازم است که دعوتگر در برابر آزاری که به او می رسد صبور باشد؛ زیرا دعوتگر ناگزیر باید یا با سخن و یا با کردار مورد آزار قرار گیرد و این پیامبران الله هستند - صلوات الله و سلامه علیهم - که با گفتار و کردار مورد آزار قرار گرفتند،

اِقْرَأْ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: {كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ} [الذاریات: 52]،

این سخن الله عزوجل را بخوان که می فرماید: {همچنین هر پیامبری که بر پیشینیانشان مبعوث شد، همین گونه گفتند که [او یا] جادوگر است یا دیوانه} [ذاریات: ۵۲]،

نظرت درباره کسی که وحی از سوی پروردگار به او می آید و با این حال در چهره اش به او می گویند تو جادوگر یا دیوانه ای چیست؟ بدون شک او اذیت می شود، اما با این حال پیامبران در برابر آزار قوی و فعلی صبر پیشه کردند؛ به نخستین رسولان، نوح علیه الصلاة والسلام بنگر که قوم او در حالی که کشتی می ساخت بر او می گذشتند و مسخره اش می کردند، پس در پاسخ به آنان می فرمود:

{إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ} [هود: 38-39]،

{اگر ما را مسخره کنید، ما نیز به همان صورت که ما را مسخره می کنید، شما را مسخره خواهیم کرد * به زودی خواهید دانست که عذاب [الهی] سراغ چه کسی می آید که خوارش سازد و عذابی پایدار بر او فرود آید} [هود: ۳۸-۳۹]، آنان به تمسخر پیامبران اکتفا نکردند، بلکه آنان را تهدید به قتل نمودند:

{قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ} [الشعراء: 116]

{گفتند: ای نوح، اگر دست نکشی بی شک از سنگسار شدگان خواهی بود} [شعراء: ۱۱۶] یعنی از جمله کسانی که با پرتاب سنگ کشته می شوند و این تهدید به قتل است و همچنین تهدید به اینکه ما غیر تو را نیز قبلاً سنگسار کرده ایم تا اینگونه تکبر و سربلندی خود را نشان دهند که دیگران را نیز سنگسار کرده ایم و تو نیز از آنهایی، اما این نوح علیه الصلاة والسلام را از دعوتش منصرف ن ساخت، بلکه به کارش ادامه داد تا آنکه الله میان او و قومش داوری نمود و گشایش حاصل کرد.

و این ابراهیم علیه الصلاة والسلام است که قومش دست رد به سینه او زدند بلکه خواستند او را در بین مردم بی آبرو کنند:

{قَالُوا فَاتُّوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ} [الأنبياء: 61].

{گفتند: پس او را در برابر دیدگان مردم بیاورید؛ باشد که [بر اعترافش به گناه] گواه باشند} [انبياء: ۶۱].

سپس تهدیدش کردند که او را آتش خواهند زد:

{قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ} [الأنبياء: 68]،

{گفتند: اگر می خواهید [برای مجازاتش] کاری کنید، او را بسوزانید و معبودانتان را یاری دهید} [انبياء: ۶۸]،

پس آتشی بزرگ فراهم ساختند و چون به دلیل شدت حرارتش از آن دور بودند با منجنیق او را در آن انداختند، اما پروردگار عزت و جلال فرمود:

{قُلْنَا يٰٓاَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلٰمًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ} [الانبیاء: 69]،

{گفتیم ای آتش برای ابراهیم سرد و بی آسیب باش} [انبیاء: ۶۹]، پس آن آتش سرد و بی آسیب شد و ابراهیم از آن نجات یافت و فرجام نیک از آن او شد،

{وَاَرَادُوْا بِهٖ كَيْدًا فَجَعَلْنٰهُمْ الْاٰخِسْرِيْنَ} [الانبیاء: 70].

{و خواستند برای [نابودی] او نیرنگی به کار برند؛ ولی ما آنان را زیانکارترین [مردم] ساختیم} [انبیاء: ۷۰].

و این موسی علیه الصلاة والسلام است که فرعون او را تهدید به قتل کرد:

{ذَرُونِيْ اَقْتُلْ مُوسٰى وَلْيَدْعُ رَبَّهُٗ اِنِّىْۤ اَخَافُ اَنْ يُبَدِّلَ دِيْنَكُمْ اَوْ اَنْ يُظْهَرَ فِى الْاَرْضِ الْفَسَادَ} [غافر: 26]،

{بگذارید موسی را بکشم؛ و [چون کسی را ندارد]، ناگزیر است پروردگارش را به یاری بخواند [و من از وی هراسی ندارم]. می ترسم که او دینتان را دگرگون سازد یا در این سرزمین تباهی به بار آورد} [غافر: ۲۶]،

پس فرعون او را به کشتن تهدید کرد اما پایان کار و فرجام نیک از آن موسی علیه السلام بود:

{وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ} {غافر:45}.

{و عذاب سخت، دامن گیر فرعونیان شد} {غافر:۴۵}.

و این عیسی علیه الصلاة والسلام است که آن آزارها به او رسید تا جایی که یهودیان به او تهمت زدند که زنازاده است و او را - به زعم خود - کشتند و بر صلیب کردند،

ولكن الله تعالى يقول: {وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا} [النساء:157]،
[158]،

اما الله تعالى می فرماید: {در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند؛ ولی [امر] بر آنان مُشْتَبَه شد [و مردی را که شبیه عیسی بود به دار کشیدند] و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً راجع به وی دچار تردیدند و هیچ علمی به آن ندارند، مگر آنکه از گمان پیروی می کنند؛ و یقیناً او را نکشته اند * بلکه الله او را به سوی خویش بالا بُرد؛ و الله شکست ناپذیر حکیم است} [نساء:۱۵۷-۱۵۸]،

پس از دست آنان نجات یافت.

و این خاتم پیامبران و امام آنان و سرور فرزندان آدم، محمد صلی الله علیه وسلم است که الله تعالی درباره او می فرماید:

{وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يُقَتِّلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ} [الأنفال:30]، {وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ} [الحجر:6]، {وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَرَاكَ فَاكِرًا عَلِيمًا} [الصافات:36]،

{و [ای پیامبر، به یاد آور] آنگاه که کافران درباره تو دسیسه می کردند که تو را به زندان بیافکنند یا بکشند یا تو را [از مکه] بیرون کنند. آنان مکر می اندیشیدند و الله [نیز تدبیر و] مکر می کرد؛ و الله بهترین مکرانگیزان است} [انفال:39]،

{گفتند ای کسی که قرآن بر او نازل شده است به یقین تو دیوانه ای} [حجر:6]،

{و می گویند: آیا ما خدایان خود را برای شاعری دیوانه رها خواهیم کرد؟} [صافات:36]،

و چنان از آنان آزار و اذیت قوی و عملی دید که تاریخ دانان به آن آگاهند اما با این حال صبر پیشه کرد و فرجام از آن او شد.

بنابراین، ناگزیر هر دعوتگری آزار خواهد دید اما باید صبر پیشه کند، برای همین الله تعالی خطاب به پیامبرش صلی الله علیه وسلم می فرماید:

{إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا} [الإنسان:23]

{یقیناً ما قرآن را به صورت تدریجی بر تو نازل کردیم}
[انسان: ۲۳]

انتظار می رفت که الله متعال در ادامه بفرماید: پس شکر نعمت الله را برای نازل ساختن این قرآن به جا بیاور، اما الله تعالی فرمود:

{فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا} [الإنسان: 24]؛

{پس بر حکم پروردگارت شکیبا باش و از هیچ یک از گناهکاران و بی دینان آنان فرمان مبر} [انسان: ۲۴]؛ و این اشاره ای است به اینکه هر کس به [امر] این قرآن قیام نماید باید دچار اموری شود که نیازمند صبری بزرگ است، پس لازم است که دعوتگر شکیبا باشد و به کارش ادامه دهد تا آنکه الله برایش گشایش حاصل کند، و شرط هم نیست که این گشایش حتما در زندگی او باشد، بلکه مهم آن است که دعوت او روشن و آشکار بماند و از آن پیروی شود، چرا که شخص مهم نیست بلکه دعوت مهم است، حال اگر دعوتش - ولو بعد از مرگش - باقی ماند، انگار که خود او زنده است؛ الله تعالی می فرماید:

{أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ} [الأنعام: 122]،

{آیا کسی که [دلش از جهل و شرک] مرده بود و ما [با توحید و ایمان] زنده اش گردانیدیم و نوری برایش پدید آوردیم تا در پرتوی [هدایت] آن، میان مردم گام بردارد، همچون کسی است که گویی در تاریکی ها [گرفتار] است و از آن بیرون آمدنی نیست؟ آنچه کافران می کردند، این گونه برایشان آراسته شده است} [انعام: ۱۲۲]، پس در حقیقت معنای زنده بودن دعوتگر این نیست که صرفاً روحش در بدنش باشد، بلکه این است که سخن در میان مردم زنده بماند.

به داستان ابوسفیان با هرقل نگاه کن. هرقل که درباره ظهور پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود ابوسفیان را فرا خواند و درباره پیامبر صلی الله علیه وسلم از او پرسید؛ درباره شخص ایشان و نسبشان و آنچه بدان فرا می خواند و درباره اصحاب ایشان پرسید،

پس همین که ابوسفیان او را از این موارد آگاه ساخت، هرقل به او گفت: «اگر آنچه می گویی راست باشد او مالک آنچه زیر پاهای من است خواهد شد» سبحان الله! چه کسی تصور می کرد که پادشاهی امپراطور - چنانکه می گویند - چنین سخنی را درباره محمد صلی الله علیه وسلم بگوید در حالی که او هنوز همه جزیره العرب را از بردگی شیطان و هوای نفس آزاد نساخته بود؟! و چه کسی تصور می کرد که چنین کسی چنین سخنی بگوید؟! برای همین وقتی ابوسفیان از نزد هرقل بیرون آمد خطاب به قومش گفت: «امر ابن ابی کبشه آنقدر بزرگ شده که پادشاه بنی اصف (رومیان) از او

می ترسد! یعنی کارش به چنین جای بزرگی رسیده. مانند این، سخن حق تعالی که می فرماید: {لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا} [کهف: ۷۱] یعنی کاری بزرگ مرتکب شدی.

و پیامبر صلی الله علیه وسلم زیر پاهای قیصر (سرزمین شام) را با دعوت خود مالک شد نه با شخص خود؛ زیرا دعوت او به این سرزمین رسید و بت ها و شرک و اصحاب آن را زیر و رو کرد و خلفای راشدین پس از محمد صلی الله علیه وسلم با دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم و با شریعت او مالک آن شدند.

بنابر این، دعوتگر باید صبر پیشه کند و اگر با الله صادق باشد قطعاً فرجام نیک از آن او خواهد بود، چه در زندگی اش و چه پس از مرگش،

{إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ} [الأعراف: 128]، وقال الله تعالى: {إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ} [یوسف: 90].

{بی تردید، زمین از آن الله است [و] آن را به هر یک از بندگان که بخواهد، به میراث می دهد} [اعراف: ۱۲۸]،

و الله تعالی می فرماید: {به راستی، هر کس پرهیزگاری و شکیبایی کند، [بداند که] بی تردید، الله پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند} [یوسف: ۹۰].

- توشهٔ سوم حکمت است. او باید با حکمت به سوی الله دعوت دهد و چه تلخ است حکمت برای انسان بی حکمت!

دعوت به الله با حکمت و سپس با پند نیک و سپس با جدال و مناظره به بهترین روش در برابر کسی است که ظالم نیست سپس با جدال با آنچه بهتر نیست در برابر ظالم. پس این چهار مرتبه است:

قال الله تعالى: {ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ} [النحل:125]، وقال تعالى: {وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمُ وَالْهَذَا وَالْهُكُمُ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ} [العنكبوت:46].

{با حکمت و پند نیکو به راه پروردگارت دعوت نما و با روشی که نیکوتر است با آنان [بحث و] مناظره کن. بی تردید، پروردگارت به [حال] کسی که از راه او گمراه می شود داناتر است و او به [حال] هدایت یافتگان [نیز] داناتر است} [نحل:۱۲۵]،

و الله تعالى می فرماید: {با اهل کتاب جز به بهترین شیوه بحث و مناظره نکنید - مگر با کسانی از آنان که ستم کردند [و با شما به جنگ برخاستند] - و بگویید: ما به تمام آنچه [از سوی الله] بر ما و شما نازل شده است ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما تسلیم [فرمان] او هستیم} [عنکبوت:۴۶].

حکمت یعنی: انجام دقیق امور و محکم کاری آن و اینکه هر چیزی در منزلت و جایگاه خودش نشانده شود. این حکمت نیست که عجله کنی و از مردم انتظار داشته باشی تا از حالتی که در آن به سر می برند در یک شبانه روز به حال صحابه برسند،

و آنکه چنین انتظاری دارد کم خرد و سفیه و به دور از حکمت است؛ زیرا حکمت الله عزوجل چنین چیزی را نمی پذیرد.

مثلاً: محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که کتاب بر او نازل می شد، شرع به صورت تدریجی بر او نازل شد تا آنکه در جان ها جا گرفت و کامل شد. نماز سه سال پیش از هجرت در معراج بر او فرض شد و گفته شده سه سال و نیم و گفته شده پنج سال پیش از آن - بنابر اختلاف علما در این باره - با این حال به این شکل کنونی فرض نشد،

بلکه در آغاز دو رکعت در هنگام ظهر و دو رکعت برای عصر و عشاء و فجر بود و نماز مغرب سه رکعت بود تا آنکه به عنوان نماز وتر (فرد) برای روز باشد. پس از هجرت و پس از آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم سیزده سال را در مکه به سر برد بر نمازهای مقیم (غیر مسافر) افزوده شد و چهار رکعت برای ظهر و عصر و عشاء شد، و نماز صبح بر همان حال خود ماند زیرا قرائت در آن طولانی است و مغرب سه رکعت ماند زیرا وتر روز است.

زکات در سال دوم هجرت فرض شد یا آنکه در مکه فرض شد، اما نصاب آن و مقدار واجب آن مشخص نشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم عاملانی را برای گرفتن زکات نفرستاد مگر در سال نهم هجرت،

در نتیجه زکات در سه مرحله به تکامل رسید: در مکه

{وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ} [سورة الأنعام: 141] ،

{و روز چیدنش، حق [زکات بینوایان از] آن را بپردازید}

[انعام: ۱۴۱] ، و مقدار واجب و مقداری که در آن زکات واجب می شود را مشخص نکرد، و امر آن را به خود مردم موکول ساخت، و در سال دوم هجرت بود که مقدار زکات با نصاب های آن مشخص شد، و در سال نهم هجرت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرستادگی را به صاحبان دام و محصولات-کشاورزی- فرستاد تا زکات را از آنان بگیرند، ببین تشریع الله عزوجل که حکیم ترین حکیمان است چگونه احوال مردم را مراعات می کند و در نظر می گیرد.

همینطور درباره روزه که تشریع آن مرحله به مرحله بود و در آغاز انسان میان آنکه روزه شود یا غذا دهد مخیر بود، سپس تنها روزه پذیرفته شد و غذا دادن برای کسانی قرار داده شد که به شکل دائمی نمی توانند روزه شوند.

می گویم: حکمت این را بر نمی تابد که جهان یک روزه عوض شود بنابراین باید صبری طولانی داشت. امروز آن

مقدار از حق را که نزد برادرت هست بپذیرد و با او همراه شو و کم کم او را از باطل بیرون بیاور،

و مردم نزد تو مانند هم نباشند، زیرا نادان و معاند مانند هم نیستند.

شاید مناسب باشد که مثال هایی را از دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیاورم:

مثال نخست: مردی بادیه نشین وارد مسجد شد در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در میان اصحاب خویش در مسجد نشسته بودند پس آن بادیه نشین در گوشه ای از مسجد ادرار کرد. مردم او را به تندى نهیب زدند اما پیامبر صلی الله علیه وسلم که الله تعالی به او حکمت عطا کرده بود آنان را از این کارشان باز داشت،

و چون آن مرد ادرارش را تمام کرد، پیامبر صلی الله علیه وسلم امر کردند تا بر آن دلوى از آب بریزند در نتیجه مفسده از بین رفت، سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را فرا خواند و خطاب به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لَا يَصْلَحُ فِيهَا شَيْءٌ مِنَ الْأَذَى أَوْ الْقَذَرِ، إِنَّمَا هِيَ لِلصَّلَاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» «این مساجد برای چیزی از این آزار یا ناپاکی شایسته نیست، بلکه برای نماز و خواندن قرآن و یاد الله عزوجل است» یا چنانکه ایشان صلی الله علیه وسلم فرمودند، پس دل اعرابی با این رفتار نیکو شاد شد، برای همین از برخی از علما شنیده ام که از این اعرابی نقل کرده اند که گفت: «خدایا من و محمد را رحمت کن و همراه با ما کسی را مورد رحمت قرار نده»

زیرا محمد صلی الله علیه وسلم با او چنین رفتار نیکی کرده بود، اما صحابه - رضوان الله علیهم - می خواستند بدون در نظر گرفتن حال آن مرد که جاهل بود، آن منکر را از بین ببرند.

مثال دوم: معاویه بن الحکم رضی الله عنه در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم در حال نماز بود به نزد ایشان آمدند پس یکی از افرادی که آنجا بود عطسه زد و «الحمدلله» گفت، زیرا کسی در حال نماز عطسه زده الحمدلله می گوید، چه در قیام باشد یا در رکوع یا در سجود،

این مرد «الحمدلله» گفت و معاویه در پاسخ او گفت: «یرحمک الله» و این - یعنی مخاطب قرار دادن شخصی دیگر در حال نماز - باعث بطلان نماز می شود. اینجا بود که مردم با نگاه های تندشان به او نگریستند؛ معاویه گفت: «مادرم به عزایم بنشینند!» این سخن را به زبان می آورند بدون آنکه قصدشان معنایش باشد و پیامبر صلی الله علیه وسلم این سخن را خطاب به معاذ بن جبل رضی الله عنه نیز فرمود، آنجا که فرمود: «آیا تو را از ملاک همه اینها آگاه نسازم؟» گفت: بله ای رسول الله. فرمود: «این را از خود نگه دار» و زبانش را گرفت و فرمود: این را از خود نگه دار! معاذ گفت: آیا ما برای حرفی که می زنیم بازخواست می شویم؟ قال: «تکلتک أمّک یا معاذ! وهل یکبّ الناس فی النار علی وجوههم - أو قال: علی مناخرهم - إلا حصائد ألسنتهم؟!». گفت: «مادرت به عزایت بنشیند ای معاذ! مگر چیزی جز محصول زبان مردم باعث

می شد آنان بر چهره هایشان - یا گفت بر بینی هایشان - در آتش انداخته شوند؟!».

سپس معاویه رضی الله عنه به نمازش ادامه داد و چون نمازش به پایان رسید پیامبر صلی الله علیه وسلم او را فرا خواند. معاویه رضی الله عنه می گوید: به الله سوگند معلمی نیکوآموزتر از او ندیدم، به الله سوگند نه با من تندی کرد و نه نهیب زد، بلکه فرمود:

«إن هذه الصلاة لا يصلح فيها شيء من كلام الناس، إنما هي التسبيح، والتكبير، وقراءة القرآن» «در این نماز چیزی از سخن مردم درست نیست، بلکه این [نماز] تسبیح است و تکبیر و قرائت قرآن» یا چنانکه ایشان صلی الله علیه وسلم فرمودند، این دعوت را ببین که چگونه برای جان ها محبوب است و انسان آن را می پذیرد و سینه اش برای [پذیرش] آن فراخ می گردد.

از جمله نکات فقهی که از این حدیث می شود گرفت: کسی که در نماز سخن بگوید و نداند که سخن گفتن باعث بطلان نماز می شود، نمازش درست است.

مثال سوم: مردی به نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله، هلاک شدم! فرمود: «چه چیز تو را هلاک کرده؟» گفت: در رمضان بر زخم افتاده ام (کنایه از آمیزش) در حالی که روزه بودم. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم او را امر کردند که برده ای آزاد کند، اما او گفت: نمی یابم (یعنی

ندارم). سپس او را امر کرد که دو ماه پی در پی روزه شود. گفت: نمی توانم. سپس او را امر کرد تا به شصت بینوا غذا دهد، اما گفت: نمی توانم. سپس آن مرد نشست و برای پیامبر صلی الله علیه وسلم مقداری خرما آوردند، پس فرمود: «این را بردار و صدقه اش بده»،

اما آن مرد در کرم و بزرگواری پیامبر صلی الله علیه وسلم طمع کرده بود و کرم او بزرگترین کرم یک مخلوق است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم گرامی ترین مردم بود، پس گفت: آیا به فقیرتر از خودم یا رسول الله؟ به الله سوگند در مدینه خانواده ای فقیرتر از من نیستند. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم خندیدند تا جایی که دندان های نیش یا آسیاب ایشان آشکار شد؛ چرا که آن مرد در حال ترس و در حالی که می گفت «هلاک شدم» آمد و در حالی که چیزی به دست آورده بود برگشت، پس پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «آن را به خانواده ات بخوران»، پس آن مرد در حالی که دلش آرام بود و نسبت به این دین و این آسانگیری از نخستین دعوتگر این دین صلی الله علیه وسلم خوشحال بود، بازگشت.

مثال چهارم: ببینیم پیامبر صلی الله علیه وسلم چگونه با کسی که مرتکب گناه شده بود برخورد کرد.

پیامبر صلی الله علیه وسلم مردی را دید که انگشتی از طلا در انگشت دارد، پس ایشان صلی الله علیه وسلم آن انگشت را از دست ایشان در آورد و به زمین انداخت و فرمود: «يَعْمَدُ أَحَدُكُمْ إِلَى جَمْرَةٍ مِنْ نَارٍ، فَيَضَعُهَا فِي يَدِهِ!» «یکی

از شما اخگری از آتش برمی دارد و در دستش می کند!»
اینجا پیامبر صلی الله علیه وسلم مانند موارد نخست با ایشان برخورد نکرد بلکه آن را از دست وی بیرون آورد و به زمین انداخت و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وسلم رفتند به آن مرد گفته شد: انگشتت را بردار و [در کاری دیگر] از آن بهره ببر. گفت: به الله سوگند انگشتی را که پیامبر صلی الله علیه وسلم به زمین انداخته بر نمی دارم. الله اکبر! چه بزرگ است و والا این اجرای امر توسط صحابه رضوان الله علیهم.

المهم: بر دعوتگر واجب آن است که با حکمت به سوی الله عزوجل دعوت دهد، زیرا جاهل مانند عالم نیست و معاند مانند کسی نیست که تسلیم است. هر سخن را هر جا نتوان گفت و هر جایگاهی شرایط خودش را دارد.

- توشه چهارم: اینکه دعوتگر به اخلاق فاضله موصوف باشد به طوری که اثر علم بر اعتقاد و بر عبادتش و بر ظاهرش و در همه رفتارهایش باشد تا بتواند نقش دعوتگر به سوی الله را ایفا کند.

اما گر بر عکس این باشد، دعوتش شکست می خورد و اگر هم موفق شود موفقیتش محدود خواهد بود.

بنابر این دعوتگر باید به همان چیزی که به آن دعوت می دهد از عبادات یا معاملات یا رفتار و سلوک موصوف باشد تا آنکه دعوتش پذیرفته شود و از جمله کسانی نباشد که پیش از همه آتش برایشان برافروخته می شود.

برادران من، اگر به اوضاع خود نگاه کنیم خواهیم دید که شاید به چیزی دعوت دهیم اما آن را انجام ندهیم که این بدون شک ایراد بزرگی است مگر آنکه نظر به آنچه بیشتر به صلاح است باعث شود آنچه به آن دعوت می دهیم را انجام ندهیم، زیرا هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد.

شاید یک چیز فاضل [در موقعیتی] اولویت نباشد؛ یعنی به سبب مسائلی که باعث می شود مفضول (آنچه در اصل در اولویت نیست) در موقعیتی راجح و بهتر باشد، برای همین رسول الله صلی الله علیه وسلم به برخی از خصلت ها دعوت می دادند اما گاه به چیزهایی که مهمتر از آن بود مشغول می شدند و شاید گاه آنقدر روزه می شدند که می گفتند دیگر افطار نمی کند و گاه آنقدر [چند روز پی در پی] روزه نمی شدند که می گفتند: دیگر روزه نمی شود.

ای برادران، من از هر دعوتگر می خواهم که مزین به اخلاقی باشد که شایسته یک دعوتگر است؛ تا آنکه یک دعوتگر حقیقی باشد و سخنش به پذیرش نزدیکتر.

- توشه پنجم: اینکه دعوتگر موانع بین خود و مردم را از بین ببرد؛ زیرا بسیاری از برادران دعوتگر ما اینگونه هستند که اگر از گروهی، منکری را دیدند غیرت دینی و نفرتشان از آن کار منکر باعث می شود دیگر به نزد آنان نرود و نصیحتشان نکند،

که این اشتباه است و هرگز از حکمت نیست، بلکه حکمت آن است که بروی و دعوتشان دهی و به آنان برسانی و ترغیب

و ترهیشان دهی و نگویی که این ها فاسقند و نمی توانم اطراف آنها باشم! اگر تو ای دعوتگر مسلمان نتوانی دور و بر آنان باشی و برای دعوتشان به الله به نزد آنان نروی چه کسی مسئول نصیحت آنان می شود؟ آیا یکی مثل خودشان؟ یا کسانی که نمی دانند؟! هرگز، برای همین برای دعوتگر شایسته است که صبر کند و این از جمله همان صبری است که قبلاً گفتیم؛ اینکه خودش را به صبر خو دهد و نفس خود را مجبور سازد و موانع میان خودش و مردم را از میان بردارد تا آنکه بتواند دعوتش را به کسانی که به آن نیازمند هستند برساند، اما آنکه سر باز می زند، این خلاف کردار پیامبر صلی الله علیه وسلم است، و پیامبر صلی الله علیه وسلم - چنانکه معلوم است - در ایام منی به نزد مشرکان در اماکن آنان می رفت و آنها را به سوی الله فرا می خواند و نقل شده که ایشان صلی الله علیه وسلم می فرمود: «أَلَا أَحَدٌ يَحْمِلُنِي حَتَّى أَبْلُغَ كَلَامَ رَبِّي؛ فَإِنَّ قَرِيشًا مَنَعْتَنِي أَنْ أَبْلُغَ كَلَامَ رَبِّي»، «آیا کسی نیست که مرا ببرد تا سخن پروردگارم را برسانم؟ زیرا قریش مرا از رساندن سخن پروردگارم باز داشته اند»، اگر این روش پیامبر ما و امام و اسوه ما محمد صلی الله علیه وسلم باشد بر ما نیز واجب است که در دعوت به سوی الله مانند او باشیم.

- توشه ششم: اینکه دل دعوتگر برای مخالف جا داشته باشد به ویژه اگر بداند نیت آن مخالف خیر است و به مخالفت با او برنخاسته مگر بر اساس دلیلی که نزد خود دارد،

اینجا شایسته است که انسان در این موارد نرمش داشته باشد و اینگونه اختلاف ها را انگیزه ای برای دشمنی و نفرت نگرداند، مگر آنکه شخص مخالف، مخالفتش از روی عناد باشد و حق برایش آشکار شود اما بر باطلش پافشاری کند؛ در این صورت با چنین کسی باید چنانکه شایسته اوست رفتار شود و مردم را از او دور ساخت و نسبت به او هشدار داد؛ زیرا دشمنی او آشکار شده و حق برایش آشکار شده اما در برابر حق گردن نهاده است.

همچنین مسائلی فرعی هستند که مردم درباره آن دچار اختلاف می شوند اما این در حقیقت از جمله مواردی است که الله در آن بر بندگان گشایش نهاده - منظورم مسائلی است که از جمله اصول نیست که مخالف در آن تکفیر شود - این ها از جمله مسائلی است که الله در آن برای بندگان گشایش قرار داده و برای خطا در این باره جا گذاشته است،

پیامبر - صلی الله علیه وسلم - می فرماید: «إذا حکم الحاکم، فاجتهد، فأصاب، فله أجران، وإن أخطأ فله أجرٌ واحدٌ»، «اگر حاکم (قاضی) اجتهاد کند و به رای درست برود دو اجر دارد و اگر اشتباه کند یک اجر دارد»، مجتهد هرگز از دایره پاداش و اجر خارج نمی شود؛ در صورتی که به رای درست برود دو اجر می برد و یا اگر اشتباه کند یک اجر می برد، اگر تو دوست داری که کسی با تو مخالفت نکند، دیگری هم می خواهد که کسی با او مخالفتی نداشته باشد و همانطور که تو دوست داری مردم قول تو را بگیرند و نظر تو را بپذیرند، مخالفان نیز می خواهند مردم به رای آنان بروند و مرجع در

هنگام اختلاف همان چیزی است که الله عزوجل بیان نموده است:

{وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ} [الشوری: 10]، وبقول عز وجل: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا} [النساء: 59]، فیجب علی کل المختلفین والمتنازعین أن یرجعوا إلى هذین الأصلین؛ کتاب الله وسنة رسوله صلی الله علیه وسلم، ولا یحل لأحدٍ أن یعارض کلام الله تعالی ورسوله صلی الله علیه وسلم بکلام أحدٍ من البشر مهما کان، فإذا تبین لك الحق،

{هر اختلافی بین شماست، داورى اش با الله است. چنین است الله، پروردگار من؛ بر او توکل کرده ام و به پیشگاهش باز می آیم} [شوری: ۱۰]،

و الله عزوجل می فرماید: {ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله و پیامبر و کارگزاران [و فرماندهان مسلمان] خود اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به [کتاب] الله و [سنت] پیامبر بازگردانید. اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، [یقین داشته باشید که] این [بازگشت به قرآن و سنت، برایتان] بهتر و خوش فرجام تر است} [نساء: ۵۹]، بنابراین بر همه کسانی که با هم اختلاف و نزاع دارند واجب است که به این دو اصل یعنی کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه

وسلم بازگردند و برای هیچ کس حلال نیست که در برابر سخن الله تعالی و پیامبرش با سخن کسی از بشر - هر کس که باشد - به مخالفت برخیزد. پس چون حق برایت آشکار شد، واجب آن است که سخن کسی را که با مخالفت با آن برخاسته به دیوار بکوبی و آن شخص اگر در هر سطحی از علم و دین است نباید به حرفش توجه کنی، زیرا انسان در معرض خطا است اما در سخن الله تعالی و پیامبرش صلی الله علیه وسلم هیچ خطایی نیست.

برایم تاسف آور است که درباره مردمی می شنوم که در طلب حق و رسیدن به آن جدی هستند اما با این حال آنان را متفرق می بینم و هر یک از آنان نام و وصف خاصی بر خود نهاده اند و این در حقیقت اشتباه است. دین الله عزوجل یکی است و امت اسلام یکی است. الله عزوجل می فرماید:

{وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ} [المؤمنون: 52]،

{و در حقیقت، این دین شما، دینی واحد [به نام اسلام] است و من پروردگارتان هستم؛ پس از من پروا کنید} [مؤمنون: ۵۲]،

و الله تعالی خطاب به پیامبرش محمد صلی الله علیه وسلم می فرماید:

{إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ} [الأنعام: 159]، وقال عز وجل: {شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا

بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى
الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ
يُنِيبُ} [الشورى: 13]،

{کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند،
بی تردید، تو را با آنان کاری نیست؛ آنان کارشان فقط با الله
است؛ آنگاه [الله در روز قیامت] آنان را از آنچه انجام می
دادند، آگاه می سازد} [انعام: ۱۵۹]،

و الله عزوجل می فرماید: {از [احکام] دین آن چه را که
به نوح درباره آن سفارش کرد برای شما تشریع نمود و آن
چه را به تو وحی کردیم و آن چه را که درباره آن به ابراهیم
و موسی و عیسی سفارش نمودیم، که دین را برپا دارید و در
آن تفرقه اندازی نکنید. بر مشرکان آن چه که ایشان را به
سوی آن فرا می خوانی گران می آید. الله هر که را بخواهد به
سوی خود برمی گزیند و هر که را که از در توبه درآید، به
سوی خود هدایت می کند} [شوری: ۱۳]، اگر توصیه الله
عزوجل چنین است، واجب آن است که آن را انجام دهیم و
دور میز مناقشه و جستجو نشسته و بایکدیگر از روی اصلاح
گفتگو کنیم نه از روی انتقاد یا انتقام، زیرا هر کسی که به
قصد پیروزی رای و نظر خودش و تحقیر نظر دیگری یا
برای انتقاد نه به قصد اصلاح وارد بحث با دیگری شود، غالباً
با نتیجه ای که باعث خشنودی الله و پیامبر اوست از این گفتگو

بیرون نمی آیند، پس واجب در این مور آن است که امتی واحد باشیم.

و من نمی گویم که کسی اشتباه نمی کند، بلکه همه در معرض خطا و صواب هستند ولی صحبت ما درباره راه اصلاح این اشتباه است، راه اصلاح این اشتباه این نیست که غیبت او را کنم و در او طعن وارد سازم بلکه راه اصلاح این است که با او بنشینم و با وی گفتگو و مناقشه کنم،

و اگر پس از آن مشخص شد که این شخص بر عناد خود و باطلش پافشاری می کند در آن صورت من عذر دارم و حق با من است و بلکه واجب است که اشتباه او را تبیین کنم و مردم را نسبت به خطای او هشدار دهم و اینگونه کارها درست می شود، اما تفرقه و حزب گرایی باعث خوشحالی کسی نمی شود جز دشمن اسلام و مسلمانان.

از الله خواهانم که دلهای ما را بر طاعت خودش یکجا سازد و ما را از کسانی بگرداند که داوری به نزد الله و پیامبرش می برند و نیت ما را خالص سازد و آنچه را از شریعتش از ما پنهان است برای ما آشکار سازد، او بخشاینده و گرامی است.

و الحمد لله رب العالمین و درود و سلام الله بر پیامبر ما محمد و بر همه آل و اصحاب وی باد.

فهرست

توشهء دعوتگر به سوى الله.....2

fa139v1.0 - 03/09/2026